

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

" بررسی آراء مثنوی مولانا در مورد "جنبش ذاتی طبیعت" در مقایسه با آراء هراکلیتوس "

نویسندگان: 1- سعید منتظمی بسطام 2- دکتر محمد خاکپور

1- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دبیر زبان و ادبیات فارسی شهرستانهای استان تهران  
(sogandrahnamaei81@gmail.com)

2- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه تبریز

### چکیده

بحث جنبش ذاتی طبیعت یا دیالکتیک (صیرورت و دگرگونی) موضوعی است که همواره مورد توجه در طول تاریخ فلسفه بوده است؛ که از کشف جهان و نکات مختلف آن مانند ارتباط و بهم پیوستگی اشیاء و پدیده‌ها، حرکت و تغییر دائم، نبرد و وحدت متضادین، نفی در نفی، تکامل و سیر دائمی، پژوهش‌هایی صورت گرفته است. با تأمل بر سیر تاریخی در می‌یابیم که اندیشه‌ی فیلسوفان همواره میان ثبات و تغییر مردد بوده است. برخی به کلی واقعیت داشتن حرکت در طبیعت را انکار کرده‌اند؛ اما برخی دیگر از حرکت به مانند حقیقتی انکارناپذیر سخن گفته‌اند؛ از جمله اولین فیلسوفان این اندیشه هراکلیتوس است که بر مبنای چهار اصل مهم فلسفه‌ی خود یعنی لوگوس، تغییر، تضاد، وحدت در عین کثرت، به تبیین اصل تغییر و صیرورت در طبیعت پرداخت و آن را ویژگی اصلی عالم طبیعت دانست. مولانا نیز به همین عقیده پایبند است؛ یعنی معتقد است که جهان در هر لحظه با تمام اجزایش، دگرگون می‌شود؛ عالم و مافیها به اراده‌ی الهی، هر لحظه از غیب به شهود می‌آید و آفرینش مستمر و دائمی است؛ و همچنین زنده کردن و میراندن، حکمی پیوسته و مستمر است. در این مقاله سعی بر آن است که با تحلیل اندیشه‌ی مولانا و مقایسه‌ی آن با آراء هراکلیتوس نتیجه بگیرد که به رغم تفاوت‌های آشکاری که میان این دو دیدگاه وجود دارد دارای تفسیری نزدیک به هم و تقریباً اندیشه‌ی ایشان درباره‌ی جنبش ذاتی طبیعت، امری ناممکن نمی‌نماید.

کلیدواژه: جنبش ذاتی، دیالکتیک، مولانا، مثنوی، هراکلیتوس، صیرورت، تضاد

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

## مقدمه

صیرورت، [ص ر] گردیدن، شدن، گشتن. (لغت نامه دهخدا)

قرآن کریم از سیر انسان به صیرورت، یاد کرده است. تفاوت صیرورت با (سین) در این است که سیر به معنای حرکت است که در همه اجرام زمینی و آسمانی، وجود دارد. اما صیرورت، (با صاد) یعنی تحول و شدن و از نوعی به نوعی دیگر از منزلتی به منزلت دیگر و از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر، تکامل یافتن. (صورت و سیرت انسان در قرآن، جوادی آملی، ص 100).

جنبش ذاتی طبیعت در تغییر پدیده‌های طبیعی از واقعیات بسیار روشنی است که در بادی امر انکارناپذیر به نظر می‌رسد؛ اما با تبیین این امر روشن می‌شود که این از غامض‌ترین معضلات فلسفی است؛ تا جایی که سبب شده، کسانی به رغم وضوح این واقعیت، آن را انکار کنند. بر اساس گزارش مورخان فلسفه، آرای فیلسوفان یونانی را درباره حرکت می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

1- عده‌ای از ایشان میان تغییر و ثبات فرقی نگذاشته و به نحوی وجود هر دو را در جهان پذیرفته‌اند؛ مطالعه نظریه‌ی طالس درباره جهان‌شناسی نشان می‌دهد که وی را باید از جمله طرفداران این نظریه دانست (تاریخ فلسفه، کاپلستون، ص 69).

2- عده‌ای منکر وجود تغییر در عالم شدند؛ پارمیندس که بنیان‌گذار مکتب فلسفی الثائیان معرفی شده، به اعتقاد رایج در تاریخ فلسفه، به اصالت ثبات و نفی تغییر و صیرورت قائل است. همچنین شاگرد توانای وی (زنون zenon) به تبعیت از استاد خود کوشیده است (دانشنامه ملخص فلسفه و فیلسوفان غرب، ص 32). البته تأمل در اندیشه‌ی پارمیندس، به خوبی این نکته را آشکار می‌سازد که میان دو ساحت وجود و نمود فرق نهاده است؛ چنان‌که در بحث معرفت‌شناسی نیز میان طریق حقیقت و عقیده تفاوت قائل شده و بر تمایز میان آن دو اصرار ورزیده است (تاریخ فلسفه، کاپلستون، ص 69).

او در باب وجود یا واقعیت بر این باور است که واقعیت یا "واحد" هست و نمی‌تواند نباشد و تغییر هم نمی‌کند، اما به غیر او هر چه در عالم قابل مشاهده هست، همه نمود یا پایدار است که مظاهر و جلوه‌های حقیقت‌اند و هیچ بهره‌ای از اتصاف به حقیقت ندارند. بنابراین ساحت وجود و حقیقت، ساحت ثبات و ساحت ظهور و نمود، مرتبه‌ی تغییر و کثرت است. در نتیجه می‌توان گفت پارمیندس از حرکت و صیرورت غافل

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

نبوده، اما چون تمامی اندیشه‌هایش به جنبه‌ی وجود و حقیقت معطوف بوده، در تاریخ فلسفه، او را فیلسوف ثبات‌گرا نامیده‌اند.

3- گروه دیگر به روایت مورخان فلسفه، تغییر‌گرایان‌اند. فیلسوفانی که هیچ جنبه‌ی ثابتی را در ماهیات متغیر نپذیرفته‌اند، بلکه حرکت را ویژگی اساسی و همه‌گیر و نافذ عالم طبیعت دانسته‌اند. هراکلیتوس، فیلسوف یونانی قرن ششم پیش از میلاد، از پیروان این رأی است (همان، ص 70).

اما در شرق زمین کسی که به روشنی مسأله‌ی جنبش ذاتی را در جوهر عنوان کرد و شجاعان، بر آن پای فشرده، صدرالمتألین شیرازی است. او که حرکت را چیزی جز تجدید و تجدد مداوم عالم در هر لحظه نمی‌داند، در نظام فلسفی خود، به این نتیجه می‌رسد که نه تنها اعراض، بلکه جواهر عالم هم در حرکت، نوآفرینی است. صدرالمتألین نیز همه‌ی ذرات عالم مادی را در سیلان و حرکت دائم می‌داند. او این سیلان را نحوه‌ی وجود اشیائی مادی می‌داند و آن را به قوه‌ای در اشیاء نسبت می‌دهد که همواره به فعلیت می‌رسد (حکمت متعالیه فی اسفار، ص 174).

## صیروت در مثنوی مولانا:

جهان و ماورای آن هر لحظه در آفرینش مستمر و دائمی است، تجلی و ظهور حق به اقتضای صفات لطیف و قهار ایجاب می‌کند که هر آن عالم به عدم رود و در همان آن، مانند آن در وجود آید؛ در این نگرش، هیچ چیز را کد نیست و جهان در هر لحظه از رنگی به رنگی دیگر در می‌آید:

ز آن بیابن عدم مشتاق شوق	می‌رسند اندر شهادت جوق جوق
کاروان بر کاروان زین بادیه	می‌رسد در هر مساء و غادیه
آید و گیرد وثاق ما گرو	که رسیدم نوبت ما شد تو رو
چون پسر چشم خرد را برگشاد	زود بابا رخت بر گردون نهاد
جاده شاه است آن زین سو روان	و آن از این سو صادران و واردان
نیک بنگر ما نشسته می‌رویم	می‌بینی قاصد جای نویم

(6/ 2772-2777)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بدین ترتیب بنا به عقیده مولانا حیات دائم است به حکم صفت محیی، احیان به وجود می آیند، و به حکم صفت ممیت، فانی می شوند. جهان هر لحظه با تمام اجزایش، دگرگون می شود. به نظر مولانا عالم درون نیز از این حکم مستثنی نیست هر آن خیالات جدید چهره می نمایند. آدمی پی می برد که در این زمان، آفریده ای با خیالی نو است که با زمان پیش تر تفاوت دارد:

هم چنان که از پرده دل بی کلال	دم به دم در می رسد خیل خیال
گر نه تصویرات از یک مغرسند	در پی هم سوی دل چون می رسند
جوق جوق اسپاه تصویرات ما	سوی چشمه دل شتابان از ظما
جره ها پر می کند و می روند	دائماً پیدا و پنهان می شوند
فکرها را اختران چرخ دان	دایر اندر چرخ دیگر آسمان

(2784-2780/6)

به عقیده صوفیه، فیض حق دائم و لاینقطع است و این امر مستمر آرخ می دهد؛ مولانا نیز معتقد به تجدد جوهر و اصل "لا تکرار فی التجلی" است و در این استمرار فیض الهی و عدم تکرار آن، ارتباط و اتصالی لاینقطع بین عالم صورت و تعیین و رنگ، عالم بی صورت و بی رنگ می بیند؛ عمر آدمی را به جوی آبی تشبیه می کند که گرچه چون راه خود را می پوید، مستمر شکل می نماید، در حقیقت هر لحظه نو می رسد:

فکر ما تیری است از هو در هوا	در هوا کی باید آید تا خدا
هر نفس نو می شود دنیا وما	بی خبر از نو شدن اندر بقا
عمر همچون جوی نو می رسد	مستمری می نماید در جسد

(1145-1143 /1)

جهان دائماً در حال تغییر است و در هر لحظه متعینی می شود غیر از آن متعینی که پیش از این بوده است ولی در ورای این جریان و روند مداوم، وجودی قرار دارد که از ازل تا ابد تغییر نیافته می ماند. در جای دیگر در باره "خلق جدید" که در قرآن اشارت است به معاد جسمانی در روز داوری، می پردازد ولی از آن برای وصف حیات نو در دل عارف و مشاهده قلبی جدید در حال وصال با حق، اراده می کند:

غیب را ابری و آبی دیگرست  
آسمان و آفتابی دیگرست

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

ناید آن الا که بر خاصان پدید      باقیان فی لبس من خلق جدید

(2036-2035 /1)

کون و فساد، فرایندی حلقوی است؛ به عبارت دیگر، فساد به معنای معدوم و لاشیء، شدن نیست بلکه به معنای تبدیل به صورتی دیگر است، یعنی خلق جدید و حیات دیگر. در دفتر ششم نیز "حکایت آن پادشاه و وصیت کردن او به سه پسر خود را" هنگامی که برادر میانین بر جنازه برادر بزرگین حاضر آمد و مورد عنایت شاه قرار گرفت، در دل خود از نواخت وی، حالی یافت که صوفی در صد چله آن را در نمی‌یابد و آنچه حقیقت بود در چشم بصیرت وی منعکس می‌شد و آن در می‌یافت:

در نظرها بس کهنه و قدید      پیش چشمش هر دمی خلق جدید  
روح زیبا چون که وارست از جسد      از قضا بی‌شک چنین چشمش رسد  
صدهزاران غیب پیشش شد پدید      آنچه چشم مردمان بیند بدید

(4645-4643 /6)

تفاوت میان عالم معنی که منشأ و مبدأ عالم صورت است با عالم صورت و حس بیان می‌شود. برای خداوند، زمان و مکان مطرح نیست او فراتر از ویژگی‌هایست که عالم ماده و مادیات مشمول آن می‌شود. زمان برای موجودات مادی مهم است و آن هم از مقایسه و نسبت رویدادها در ذهن پیدا می‌شود، معانی و مجردات نیز از حکم زمان بیرونند و تغییر در آنها راه ندارد، این صور و ظواهر اقلیم حس هستند که آنجا برقرار و ثابت نمی‌تواند بود، در حال جریان هستند و این مثل بنمودگار عالم حس است که دائم در کون و فساد است و ماه که ظاهراً از عالم و ماده فراتر به نظر می‌آید نمودگار عالم معنی است که دگرگونی عالم حسی در آن تأثیری ندارد:

قرن‌ها بگذشت و این قرن نویست      ماه آن ماه است آب آن آب نیست  
عدل آن عدل است و فضل آن فضل هم      لیک مستبدل شد آن قرن و امم  
قرن‌ها بر قرن‌ها رفت ای همام      وین معانی برقرار و بردوام  
آب مبدل شد در این جو چندبار      عکس ماه و عکس اختر برقرار

(3178-3175 /6)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

روزگار عمر آدمی نیز به جویبار پیوسته جاری، مانند است از لحظه تولد تا هنگام مرگ، در حالی دگرگونی و تغییر است وانسان، همان نیست که پیش تر بود، چون پیوسته در حال تغییر و دگرگونی است گرچه در ظاهر این گونه ننماید؛ و این امر از عجایب و شگفتی های آفرینش است زیرا تجلی تکرار نمی پذیرد:

عمر همچون جوی نو نو می رسد      مستمری می نماید در جسد (114 /1)

## تضاد:

خداوند دارای قدرت مطلق است، بنابراین اگر در عالم جنگ و تضاد به چشم می آید از حکمت حق، سرچشمه گرفته است؛ چرا که سرانجام و غایت سیر و مقصد همه چیز به سوی وی است که خیر. کمال محض است. اگر خیر و شر گاه در مقابل هم ظاهر می شوند از نظر مولانا شر، دارای اصالت نیست، بلکه باید گفت؛ شر در عالم خیر است و وسیله تحقق حکمت حق. زیرا همان شر مایه خیر می شود؛ مانند غفلت که خود موجب قوام نظام عالم است چون اگر مردم پیوسته در هوشیاری به سر می بردند، امور عالم مختل می شد و یا اگر بول و چمیندر ظاهر بی فایده اند در حقیقت از وجودشان گریزی نیست:

استن این عالم ای جان غفلت است      هوشیاری این جهان را آفت است

(2066 /1)

و نیز:      چاره نبود هم جهان را از چمین      لیک نبود آن چمین ماء معین

(119 /4).

مولانا می فرماید: شب مجال شناخته شدن رنگ را فراهم می کند و رنج و غم سبب پیدا آمدن خوشدلی و به طور کلی آنچه نهان است با وجود ضد شناخته می شود:

شب نبد نوری ندیدی رنگ را	چس به ضد نور پیدا شد تورا
دیدن نور است آنکه دید رنگ	و این به ضد نور دانی بی درنگ
رنج و غم را حق پی آن آفرید	تا بدین ضد خوشدلی آید پدید
پس نهانی را به ضد پیدا شود	چون که حق را نیست ضد پنهان شود

(1131-1128 /1)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

خردمند، جبر و جبروت را در می‌یابد و می‌داند که کون و مکان آنگونه خلق شدند؛ به عبارت دیگر همانگونه که باید باشند این پندار آدمی است که تصور می‌کند برخی چیزها خوب، و برخی بد آفریده شده‌اند؛ مثلاً کفر و دین به نسبت ما و مطلق و برداشت ما، پسندیده و ناپسند است درحالی‌که به نسبت خداوند وجود هر دو ضرورت دارد و حکیمانه است:

کفر هم نسبت به خالق حکمت است چون به ما نسبت کنی کفر آفت است

(1/ 1997).

امور اشیاء و روند حکمی خلقت در برابر دیدگان افراد، چشم‌اندازهای یکسانی ندارند، هر فرد بنا به روحیات و شخصیت و اندیشه خود داوری‌های خاص خود را داراست، آن که دارای دنیای محسوس را عالمی فراتر از این عالم می‌داند از رخداد آن ترسی ندارد و آن که به سبب عمل زشت خویش از آن گریزان و ترسان است در عمق جان خویش دریافته است که فراخنای آن جهانی را با قفس این جهان مبادله کرده‌است و گرنه فی‌نفسه چیز بدی نیست و به نسبت بدکار و در چشم وی بد جلوه می‌کند:

مرگ هر یک ای پسر هم‌رنگ اوست پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

پیش ترک آینه را خوش رنگی است پیش زنگی آینه هم زنگی است

آنکه می‌ترسی ز مرگ اندر فرار آن ز خود ترسانی ای جان هوش‌دار

روی زشت توست نه رخسار مرگ جان تو همچون درخت و مرگ برگ

از تو رسته‌است ارنکوی است ار بد است ناخوش و خوش هر ضمیرت از خود است

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای ور حریر و قز دری خود رشته‌ای

(3/ 3439-3444)

چگونگی نگرش آدمی به موضوعات، مهم است و همانگونه که می‌نگرد برداشت می‌نماید، اگر آبگینه‌ای زرد یا آبی در مقابل دیدگان داشته باشی و به آفتاب بنگری به همان رنگش می‌بینی نه رنگ حقیقی آن :

آبگینه زرد چون ساز نقاب زرد بینی جمله نور آفتاب

بشکن آن شیشه کی بود و زرد را تا شناسی گرد را و مرد را

(1/ 3958-3959).

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

علت شناخته شدن امور، وجود امور متضاد با آنهاست، اگر این تضاد و تفاوت نباشد چیزی شناخته نمی‌شود؛ فی‌المثل نور با ضد خود که تاریکی است دانسته می‌شود و خوشدلی با رنج و غم پیدا می‌آید، تنها وحدت مطلق است که ضدی در وجود ندارد تا بتوان به وسیلهٔ ضد او را یافت. در حکایت نخجیران و شیر می‌گوید:

پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود      چون که حق را نیست ضد پنهان (1/ 1131).

"آنان که جاهل از فطرت خویش هستند، بدی‌ها را خواهان نیستند بلکه آن را خواهانند که هر چند در حقیقت شر است، ایشان گمان می‌کنند، خیر است و اگر در اشتباهند و بدی‌ها را نیکوی می‌پندارند پس ایشان در حقیقت خواهان خیرند." (شرح مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 871).

مولانا اصل "تعرف الاشياء باضدادها" این گونه مطرح می‌کند:

"حق تعالی حیوانیت و انسانیت را مرکب کرد تا هر دو ظاهر گردد و به ضدها تبیین الاشياء و چون تعریف چیزی بی ضد او ممکن نیست و حق تعالی ضد نداشت می‌فرماید: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِئاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفُ، پس این عالم را آفرید که از ظلمت تا نور او پیدا شد و همچنین انبیاء و اولیا را پیدا کرد که خلق آدم علی صورته اُخْرَجَ بِصِفَاتِي إِلَى خَلْقِي و ایشان مظهر نور حقند تا دوست از دشمن پیدا شوند و یگانه از یگانه ممتاز گردد که آن معنی ضد نیست آلا به طریق صورت همچنان که در مقابل آدم و ابلیس و در مقابلهٔ موسی، فرعون و در مقابلهٔ ابراهیم، نمرود، و در مقابلهٔ مصطفی صلی الله علیه و سلم، ابوجهل، همچنین الی مالانهایه...". (فیه مافیه، ص 80).

بنابراین هر چیزی به ضد خویش آشکار می‌شود:

ز آنکه هر چیزی به ضد پیدا شود      بر سپیدی آن سیه رسوا شود

(2/ 3373).

## آشنایی با هراکلیتوس

هراکلیتوس پسر بلوسون (Bloson) از شهر افسوس است. او حدود شش قرن قبل از میلاد زندگی می‌کرد. خانواده او از اعیان و اشراف سلطنتی بود. وی برخلاف موقعیت اجتماعی و سیاسی اش، به دنبال کسب مقام و ریاست نرفت و آن را به برادرش واگذار کرد. از نظر ویژگی‌های شخصی، وی را فردی بدبین و بدگمان و انزواطلب به حساب می‌آورند.



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

برخی بدبینی شدید او را ناشی از شرایط بد اجتماعی زمانش می دانند؛ زیرا در آن زمان، جنگ بین ایران و یونان در جریان بود. مردم ایونیا برخلاف شهر افسوس برای مبارزه با تسلط ایرانیان بسیج شده بودند، ولی کاری از پیش نبردند و دچار شکست گردیدند. در نتیجه، داریوش، پادشاه ایران، آن ها را مجازات سختی کرد. مشاهده این اوضاع از هراکلیتوس شخصی گوشه گیر و منزوی ساخت، تا جایی که او به تحقیر و توهین مردم می پرداخت و به سبب همین برخوردهای توهین آمیز بوده کهوی در جامعه خود، فردی قابل تحمل و دوست داشتنی نبوده است. شاید هم بدبینی و انزواطلبی او ناشی از تفکرات فلسفی اش بوده باشد؛ زیرا او از نظر فلسفی، معتقد به حرکت و سیلان همه اشیا در هستی بود، به طوری که هیچ دوام و تردیدی برای هیچ چیز قایل نبوده. این اعتقاد وابستگی و علاقه مندی او را نسبت به زندگی تضعیف می نمود. آن گونه نقل می شود، هراکلیتوس به دلیل بی قرار و بی ثبات انگاشتن دنیا و امور زندگی، چشمانی اشک بار داشت. به همین دلیل، به «فیلسوف گریان» شهرت یافته بود.» (سیر حکمت در راوپا، ص 5).

هراکلیتوس اگرچه از فیلسوفان بزرگ یونان است، اما همانند سایر فلاسفه، از افکار بعضی از هم قطاران پیش از خود متأثر شده بود؛ همان گونه که در تفکرات فیلسوفان بعد از خود تأثیر گذاشته بود. وی در جهان شناسی، سخنانی مشابه نظرات ملطیان دارد؛ مثلاً، در تبیین ستارگان می گوید: آن ها (ستارگان) از طریق بخارهای دریا که به سوی بالا تصاعد می کنند و در کاسه های فضایی متراکم می شوند، به وجود می آیند. وی هم چنین می گوید: طرف گود این کاسه ها به سمت ماست و شعله هایی از این بخارهای متراکم به سمت اهل زمین تالائو می کند، اما شعله های خورشید درخشان ترین و گرم ترین آن هاست.

هراکلیتوس در تفسیر خسوف و کسوف می گوید: این کاسه ها اگر متمایل شوند و طرف گود آن ها برخلاف جهت ما قرار گیرد، ما خورشید یا ماه را بی نور و کدر مشاهده می کنیم و حالات گوناگون ماه هم بر اثر همین پشت و روشن شدن است (تاریخ فلسفه، ص 70).

وی همانند ملطیان معتقد است که جهان صانع و آفریننده ای ندارد، بلکه همیشه بوده و کسی در پیدایش آن نقشی ایفا نکرده است (نخستین فیلسوفان یونان، ص 253).

هراکلیتوس علاوه بر متأثر بودن از فلاسفه پیش از خود، نقش تأثیرگذار و مهمی در جهت دهی فکری بخشی از حکمای پس از خود داشته است. رواقیان خود را دنبال رو مکتب وی می دانند؛ مثلاً زنون (Zenon)، که

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

از پیش روان مکتب رواقیان است، نظریه «لوگوس» (LOGOS) - قانون هستی - و نظریه «حریق جهانی» را - که می گوید جهان در دوره هایی متناوب در یک آتش سوزی و حریق جهانی شعله ور و سوخته می شود - برگرفته از نظریه هراکلیتوس می داند. هم چنین این نظریه که جهان از آتش است و آتش ماده المود همه موجودات هستی می باشد. از نظریات هراکلیتوس است که از ارکان نظام فلسفی رواقیان به حساب می آید. ادواری بودن زمان و جبری بودن سرنوشت بشر در فلسفه رواقیان، ریشه در فلسفه هراکلیتوس دارد. آراء هراکلیتوس طی قرن پنجم و اوایل قرن چهارم پیش از میلاد رایج بوده است. حتی بقراط که از پزشکان یونان به حساب می آید، در کتاب خود (پرهیز)، از عقیده هراکلیتوس در مورد جهان برای نظریات طبی اش سود جست و آن را بر بدن انسان منطبق ساخت. این نظریه عبارت است از ائتلافی که در ترکیب حاصل می گردد؛ یعنی دو قوه متقابل و ناهمگون که عبارت است از آتش و آب، که در بدن وجود دارند، با یکدیگر تعادل پیدا می کنند و صحت بدن را به وجود می آورند (تاریخ فلسفه، ص 75).

افلاطون نیز از حرکت عمومی هراکلیتوس یاد می کند. استاد افلاطون به نام کراتوس و هم چنین شاگردان استادش از پیروان افراطی هراکلیتوس در مسأله حرکت عمومی بودند؛ زیرا این نظریه را به مرز افراط رساندند و هر گونه ثبات و سکونی را مردود دانستند و به این بهانه، از بحث و گفتگو با دیگران خودداری می کردند. به نظر آنان، اشیایی که درباره شان بحث می شود فرع بر این است که دارای ثبات و دوامی باشند، حال آن که چنین نیستند. پس بحث درباره آن ها بی فایده است (همان، ص 75). معلوم است که این یک تغییر و برداشت افراطی از نظریه حرکت عمومی هراکلیتوس است که البته می توان گفت که این نظریه تاب چنین تفسیری را دارد.

آراء فلسفی هراکلیتوس درباره صیورورت

1- آتش: به نظر هراکلیتوس، آتش لایه زیرین و بنیاد تمام پدیده هاست و پدیده ها نمودها و وجوه گوناگون آن هستند. طبق تفسیر رواقیان از فلسفه هراکلیتوس، ذات همه اشیا از آتش است؛ آتش اصل و مبدأ هر چیزی است؛ هستی از آتش آغاز می گردد و به صورت های گوناگون درمی آید و پس از مدتی مجدداً به اصل خود بازمی گردد. یکی از دانشمندان اسلامی این اصل را چنین تفسیر می کند:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

هراکلیتوس، از طرف داران و پیروان مکتب فیثاغورث بود و اعتقاد داشت مبدأ تمام موجودات آتش است. وقتی آتش منقبض و متراکم می‌گردد، به صورت زمین و جمادات متجلی می‌شود و آن بخش از زمین که به وسیله آتش تحلیل می‌رود و روان می‌گردد، به صورت آب در می‌آید و آب هم به وسیله نفوذ حرارت آتش در آن به صورت هوا در می‌آید و هوا هم به وسیله نفوذ حرارت آتش در آن به صورت آتش متجلی می‌شود. بنابراین، آتش مبدأ همه اشیاست و در طبقه بندی، پس از آن زمین قرار می‌گیرد و بعد از زمین، آب و بعد از آب، هوا جای می‌گیرد. بعد از هوا آتش است. پس آتش هم مبدأ است و هم منتهی. موجودات هستی از آتش متکون می‌شوند و در نهایت نیز به آتش متبدل می‌گردند (الملل والنحل، ص 81).

بنابراین، اشیا چیزی جز انبساط و انقباض آتش نیستند. آتش در سیر خود، دو جریان را طی می‌کند: جریان از بالا به پایین و جریان از پایین به بالا. در راه نزول و از بالا به پایین، آتش منقبض می‌گردد و به هوا تبدیل می‌شود و هوا بر اثر فشردگی، به آب تبدیل می‌شود و آب هم بر اثر فشردگی و انجماد به خاک متبدل می‌گردد. این راه نزولی است. راه صعودی آتش از زمین آغاز می‌شود. بخشی از زمین به وسیله حرارت تحلیل رفته، منبسط می‌گردد و به آب تبدیل می‌شود. آب هم به وسیله انبساطی که با نفوذ حرارت آتش در آن انجام می‌گیرد، به هوا متبدل می‌شود و هوا هم در نهایت، به آتش - یعنی مبدأ خود - منتهی می‌گردد و این راه فراز آتش است (نخستین فیلسوفان یونان، ص 254-246).

هراکلیتوس معتقد است که تمام اشیا از آتشند و در نتیجه، در تغییر دایم می‌باشند. جهان «آتشی همیشه زنده» است، با مقادیری از آن که افروخته می‌شود و مقادیری که خاموش می‌گردد. بنابراین، اگر آتش از اشیا چیزی می‌گیرد؛ یعنی بخشی از آن‌ها را با افروخته شدن به خود تبدیل می‌کند، به همان اندازه هم به جای می‌گذارد. بنابراین، تعادل همیشه محفوظ می‌ماند (تاریخ فلسفه، ص 62).

هراکلیتوس آتش را به طلا تشبیه می‌کند که قابل تبدیل به هر کالایی می‌باشد و هر کالائی هم قابل تبدیل به طلا (نخستین فیلسوفان یونان، ص 254).

بعضی بر این باورند که منظور هراکلیتوس از این که اصل همه چیز از آتش است، این نیست که آتش واقعاً ماده‌المواد عالم به حساب می‌آید، آن گونه که بعضی از فلاسفه مبدأ عالم را آب و بعضی هم هوا می‌دانستند، بلکه منظور او تمثیلی برای ارائه و تفهیم فلسفه اش بوده است؛ زیرا در تفکرات فلسفی هراکلیتوس،

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

جهان یکپارچه سیلان و حرکت و شور و بی قراری و تضاد و کشمکش و تغییر و تحوّل و تبدیل و تبدل است. لحظه ای آرامش و سکون، حتی در ذره ای از عالم، وجود ندارد. وی برای تجسم بخشیدن به این نظر، از آتش به عنوان الگو و نمونه استفاده کرده است؛ زیرا «تجربه حسی به ما نشان می دهد که آتش با تغذیه کردن یا سوختن و یا تبدیل کردن ماده ای از جنس متفاوت به خود، زنده است و با جستن کردن از عده ای از اشیا، آن ها را به خودش تبدیل می کند و بدون این موارد می میرد. وجود آتش بستگی به این ستیزه و کشمکش دارد. این یک تمثیل حسی از یک اندیشه فلسفی است» (تاریخ فلسفه، ص 61).

نویسنده دیگری همین نظر را در مورد آتش در فلسفه هراکلیتوس دارد. او می گوید: صحیح آن است که هراکلیتوس نمی خواهد آتش را عنصر اصلی موجودات هستی بداند، بلکه آتش به عنوان نمونه ای است که نظریه جریان و سیلان و دگرگونی پیوسته اشیا را به وسیله شکل و چگونگی محسوس آن نشان می دهد (نخستین فیلسوفان یونان، ص 253). البته این تعبیر از فلسفه هراکلیتوس در مورد آتش، مخالف آن چیزی است که ارسطو درباره فلسفه وی معتقد است. به اعتقاد ارسطو، هراکلیتوس آتش را عنصر اصلی موجودات هستی می داند (تاریخ فلسفه یونان، گاتری، ص 66).

با توجه به این که ارسطو از بزرگان فلسفه و از افراد نزدیک به زمان هراکلیتوس بوده است، به راحتی نمی توان از کنار چنین نسبتی که وی به هراکلیتوس داده است، گذشت. علاوه بر این تفسیر ارسطو از هراکلیتوس با دیگر نظرات هراکلیتوس از قبیل «راه به بالا و راه به پایین» و با نظریه «حریق جهانی» در تناسب و تلاطم است و این تلاطم صحت تفسیر ارسطو را تأیید می کند.

به نظر برتراندراسل نیز هراکلیتوس آتش را مادهٔ المواد می داند: هراکلیتوس عقیده داشت که آتش عنصر نخستین است و همه چیزهای دیگر از آن برخاسته اند. به نظر طالس، همه چیز از آب ساخته شده و انکسیمنس چنین می اندیشید که عنصر نخستین هواست (تاریخ فلسفه غرب، راسل، ص 99-95).

2- تضاد دایمی یا جنگ: به نظر هراکلیتوس، تضاد و درگیری سراسر هستی را فراگرفته است. این قانون بر تمام موجودات هستی سیطره دارد. از تضاد و درگیری است که تلاطم و توافق ایجاد می گردد و هستی پدیده ها تداوم می یابد و با محدود شدن دو امر متضاد توسط یکدیگر، تعادل برقرار می شود؛ مثلاً، شب و روز، زمستان و تابستان و مرگ و زندگی باهم در تضادند و با محدودیتی که هر کدام برای هم دیگر به وجود می

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

آورند، موجب پیدایش تعادل و نظم در هستی می گردند و بقایشان تضمین می گردد، در صورتی که اگر افراطی در جانب یکی از دو امر متضاد پیش آید و یکی بر دیگری غلبه کند، نظم و انسجام فرو می ریزد و موجود دست خوش فنا و زوال می گردد. به عنوان مثال، اگر خورشید از حدّ و مرز خود تجاوز کند و در وقتی که تقدیر برای روز معین کرده غروب ننماید، آتش آن همه چیز را خواهد سوزاند و اشیای تحت پوشش خود را رهسپار عدم خواهد نمود. مقصود از «جنگ» در کلام هراکلیتوس، تغییر و دگرگونی پدیده ها و مظاهر هستی است و عامل این تغییر، کنش و واکنش و تأثیر و تأثر در میان اضداد است (حکمت یونان، ص 19-20).

هراکلیتوس اضداد را دو قسم می داند:

الف. اضداد متقارن در مکان که در عرض هم قرار دارند و در مکان، هم دیگر را محدود می سازند و هر کدام بخشی از مکان را اشغال می کنند.

ب. اضداد متوالی یا طولی که در طول هم قرار دارند و پشت سر هم قرار می گیرند و در زمان، هم دیگر را محدود می سازند؛ مانند: سیری و گرسنگی، فزونی و کاستی، صحت و بیماری. مادام که سیری هست، گرسنگی نیست و با آمدن سیری، گرسنگی از میدان به در می رود. وقتی که سیری به تحلیل می رود، به تدریج، گرسنگی جای آن را می گیرد. هم چنین است تضاد بین فزونی و کاستی و صحت و بیماری که به صورت متوالی جریان می یابند. به عقیده هراکلیتوس، هنگامی که تعادل برقرار شد، دیکه (Dike)، که مظهر عدالت است، آن را محفوظ نگه می دارد (تاریخ فلسفه، ص 70).

او (هراکلیتوس) می گوید: جنگ پدر و پادشاه همگان است؛ اوست که برخی را خدا و برخی را انسان ساخته و برخی را برده و برخی را آزاد کرده است. هومر اشتباه می کرد که می گفت: بود آیا که این ستیزه از میان خدایان و آدمیان برخیزد؟ وی ندانسته برای نابودی جهان دعا می کرد؛ زیرا اگر دعای وی مستجاب می شد، همه چیز از میان می رفت (نخستین فیلسوفان یونان، ص 244).

این اصل فلسفی هراکلیتوس می تواند توجیه گر بسیاری از فلسفه های سیاسی باشد که به دنبال مشروع نشان دادن جنگ و تجاوز و جدال و درگیری هستند؛ زیرا جنگ را ضرورت هستی می نمایند و پشت سر آن

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اهداف خود را پنهان می سازند؛ همان گونه که مارکسیسم از این اصل برای تبیین ماتریالیسم تاریخی و مراحل تکامل تاریخی جامعه و تضاد با دنیای سرمایه داری سود جسته است.

3- حرکت عمومی: یکی از اصول فلسفی هراکلیتوس، حرکت و سیلان عمومی همه هستی است. به نظر وی، سراسر جهان در حال حرکت و سیلان است و هیچ امر ثابتی در جهان وجود ندارد. او جهان هستی را به رودخانه ای تشبیه می کند که آب آن در حال جریان و سیلان است و در هیچ لحظه ای، ذرات آن ثبات و قرار ندارند. این گفته از او معروف است که: تو نمی توانی دو بار در یک رودخانه فرو روی (شنا کنی)؛ زیرا که آب های تازه پیوسته از سرت می گذرد (تاریخ علم، پاورقی ص 253).

به نظر هراکلیتوس، هستی از این حرکت عمومی و مداوم جدایی ناپذیر است و آسایش جز با دگرگون شدن، دست نمی دهد. او «زمان» را به کودکی تشبیه می کند که اسباب بازی های خود را جابه جا می کند. زمان همانند آن کودک، در حوادث هستی دخل و تصرف می کند؛ جوان را پیر می سازد و زنده را مرده، شب را روز و سرد را گرم، و بیدار را به خواب می برد. زمان همه چیز را به بازی می گیرد؛ هم چنان که کودک اسباب بازی هایش را.

هراکلیتوس از این اصل چنین نتیجه می گیرد که هر چیزی در یک لحظه، هم خودش است و هم خودش نیست؛ هستی و نیستی با هم جمع می شوند. هر چیزی همیشه در صدد کسب آن چیزی است که ندارد و همیشه در حال از دست دادن آن چیزی است که ندارد بنابراین، هستی و پدیده های آن نمی توانند یک بار برای همیشه ساخته و پرداخته شده باشند. این حرکت و جریان را می توان از اصل دیگر هراکلیتوس ناشی دانست و آن اصالت بخشیدن به آتش در تکوین پدیده هاست. او هستی را (بر اساس تفسیر ارسطو و راسل) از آتش می دانست. آتش، که قانونمندانه تغییر فرم و شکل می دهد، ذاتاً بی قرار و ناآرام است. بنابراین، مظاهر و جلوه های آن هم بی قراری را به ارث می برند.

هراکلیتوس معتقد است که قانون جریان و سیلان عمومی در تمام پدیده های هستی گسترش دارد، چه در جهان اشیا در دنیای آدمیان و چه در میان جان داران؛ همه در حال شدن هستند. آنچه به ظاهر ساکن و ثابت به نظر می رسد، در واقع و در درونش، در حال شدن و دگرگونی است (افلاطون، ص 43).

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

با توجه به این اصل، هراکلیتوس را می توان از نخستین پایه گذاران «دیالکتیک» دانست که در قرن نوزدهم، در فلسفه هگل و پس از آن به طور وسیع و گسترده، در جهان بینی مارکسیسم مشاهده می شود. در میان فلاسفه و عرفای اسلامی نیز نظیر همین مطلب دیده می شود؛ یعنی این که جهان همیشه در حال شدن است و در هیچ زمانی ثبات و قرار ندارد، با این تفاوت که فلاسفه و عرفای اسلامی حرکت و سیلان را در محدوده جهان مادی می دانند، نه مجردات.

4- وحدت در کثرت و کثرت در وحدت: یکی از اصول تفکرات فلسفی هراکلیتوس «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت» است. بر این اساس، هستی در مجموع، واحد است و تمام پدیده های گوناگون مورد مشاهده وجود و نمودهای مختلف آن واحد می باشند. هر چیزی در ذات خود، از وحدتی برخوردار است، در عین این که دارای وجوه متضاد می باشد. ولی این وجوه متضاد با کنش و واکنش بین خود، اعتدالی به وجود می آورند که موجب برقراری وحدت و یگانگی بین خود می گردند (تاریخ فلسفه، ص 60).

هراکلیتوس می گوید: اختلاف ها جنبه های مختلف یک واحدند. واحد جنبه های گوناگونی پیدا می کند که در ظاهر، مختلف و متضادند، اما در واقع، یک چیزند و در مجموعه ای واحد قرار دارند. به نظر وی، خوب و بد، زشت و زیبا و مانند آن، که در نظر ما متضاد به حساب می آیند، در یک نگاه برین و کلی، خوب هستند و در واحد، همه کشاکش ها توافق و سازش می کنند و هماهنگ می گردند. امور متضاد در اثر کنش و واکنش، واحدی را پدید می آورند و واحد هم دارای ابعاد گوناگون متضاد می باشد. بنابراین، واحد کثیر است (در وحدت، کثرت وجود دارد) و کثیر واحد است (در کثرت، وحدت وجود دارد).

به عنوان مثال، می توان گفت که یک لشکر یک واحد و یک چیز است؛ حامل کثرت است؛ زیرا متشکل از تیپ ها و گردان ها و گروهان ها و دسته ها می باشد و واحد است؛ زیرا در مجموعه واحدی به نام «لشکر» جای گرفته اند و حقیقتی واحد پدید آورده اند.

طبق نظر هراکلیتوس، ما بسیط حقیقی نخواهیم داشت؛ زیرا در این صورت، به نابدی او منجر خواهد شد؛ چون تضاد و کشمکش، که قانون مسلط بر همه پدیده هاست، در بسیط حقیقی راه نخواهد داشت. چیزی که حاوی تضاد نباشد، حرکت و سیلان نخواهد داشت. پس از هستی برخوردار نخواهد شد. نتیجه آن که واحد جامع اضداد است و در عین واحد بودن کثیر می باشد.

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

کاپلستن در تفسیر این اصل می گوید: اشیا به هم وابسته اند، حتی انسان با نفس فناپذیرش به بقیه آفرینش وابسته است؛ مثلاً، بدنش - به یک معنا - به کل تاریخ گذشته عالم و نژاد انسان. او برای زیستن، به جهان مادی وابسته است، برای زندگی جسمانی به هوا، غذا، آب، نور خورشید و مانند آن، برای زندگی عقلانی نیز به احساس؛ زیرا احساس خاستگاه معرفت است. او برای حیات فرهنگی اش وابسته به فکر و فرهنگ و تمدن و پیشرفت گذشته است. کاپلستن در ادامه می افزاید: اگرچه انسان در جستجوی وحدت با حق است، ولی اشتباه کرده است. اگر به دنبال وحدتی باشد که به زیان کثرت تمام شود، تنها وحدتی که ارزش دارد، وحدت در اختلاف است. این همسانی در غیریت و وجود وحدت دار هر شیء مادی است در عین اختلاف و تنوع؛ چه این که شامل مولکول ها، اتم ها، الکترون ها و مانند آن است (تاریخ فلسفه، ص 66).

5- تکرار تاریخ و حریق جاویدان: یکی از اصول تفکرات فلسفی هراکلیتوس در بعد جهان شناختی، تکراری بودن تاریخ جهان است؛ بدین معنا که تاریخ جهان طی چندین هزار سال مجدداً از ابتدا آغاز می کند و تمام حوادث گذشته عیناً تکرار می گردد؛ زیرا جهان نزد هراکلیتوس، انبساط و انقباض آتش نخستین است. در این انقباض و انبساط، آتش نخستین خط سیر دایره‌وار را طی می کند که می توان آن را به دو قوس نزولی و صعودی تقسیم کرد؛ قوس نزول که از آتش نخستین آغاز می گردد و به خاک ختم می شود و قوس صعود که از خاک شروع و به آتش نخستین ختم می گردد. پیمودن این خط سیر دایره‌ای به نظر هراکلیتوس، 36 هزار سال به طول می انجامد. آتش در سیر نزولی خود، هجده هزار سال را در بر می گیرد و قوس صعودی نیز همین مقدار از زمان را اشغال می کند. این انقباض و انبساط و حرکت دورانی هم چنان تا بی نهایت ادامه خواهد داشت؛ پایانی برای آن متصور نیست.

طبق تفسیر رواقیان از نظریه هراکلیتوس، جهان در پایان هر دوره 36 هزار ساله خود، در یک آتش سوزی و حریق عمومی، به آتش مبدل می شود و دیگر چیزی از ظواهر و نمودها و وجوه گوناگون آتش بروز و ظهور ندارد. تا این که مجدداً آتش طی مدتی رو به انبساط می گذارد و وجوه مختلف از او پدیدار می شوند. این وجوه و نمودها همانند پدیده های سابق هستند. تاریخ از دیدگاه این فیلسوف، ساخته انسان نیست، بلکه محکوم جبر دورانی آتش نخستین است. انسان فقط می تواند تماشاگر خوبی باشد. همه چیز مانند طوماری



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

است مکتوب که به تدریج باز می‌گردد و یا همانند فیلمی که به تدریج بر صفحه سینما ظاهر می‌شود و هر یک از بازیگران پشت سر هم نقش خود را ایفا می‌کنند.

هراکلیتوس هم چنان که به ابدیت این ادوار تاریخی تا بی نهایت معتقد است، به ازلیت این ادوار تاریخی نیز قایل می‌باشد. این دوره‌ها به نظر وی، از آغاز بوده‌اند و ابتدایی برای آن نمی‌توان فرض کرد. به نظر هراکلیتوس، طبق تفسیر رواقیان، جهان در پایان هر دوره تاریخی خود، دست خوش آتش سوزی عمومی می‌گردد و در دوره جدید تاریخ، جهان از آتش ظاهر می‌شود و این آتش سوزی عمومی همیشگی و جاویدان است؛ یعنی در پایان هر دوره، این اتفاق می‌افتد و تا بی نهایت، این حادثه تکرار می‌شود و تاریخ هم به دنبال آن تکرار می‌گردد. بعضی‌ها در صحت چنین انتسابی (حریق جاویدان و عمومی) به هراکلیتوس تردید می‌کنند؛ زیرا آن را متناقض با بعضی از اصول ثابت فکری هراکلیتوس می‌دانند؛ (نخستین فیلسوفان یونان، ص 726). زیرا:

1. این عقیده با اصل راه به بالا و به پایین هراکلیتوس در تضاد است؛ زیرا «حریق جهانی» می‌گوید: همه چیز به یک باره در یک لحظه به آتش تبدیل می‌شود و در آن همه پدیده‌های هستی از میان می‌رود، در حالی که اصل راه به بالا و به پایین می‌گوید: آتش در مداری در دوران است؛ هر اندازه که از سایر پدیده‌ها می‌گیرد، به همان اندازه، از خود باقی می‌گذارد و با این معادله، توازن حفظ می‌شود و ثبات برقرار می‌ماند در واقع، مبادله‌ای بین آتش و سایر عناصر انجام می‌گیرد؛ مبادله‌ای ثابت و مداوم.

2. با اصل تضاد و کنش و واکنش در تنافی است؛ زیرا طبق اصل تضاد، همه چیز در همه حال، دست خوش تغییر و تحول ناشی از تضاد و کنش و واکنش است، در حالی که حریق جهانی می‌خواهد بگوید که در یک زمان، تمام تضادها محو و نابود می‌گردد، دیگر کثرتی نیست تا تضادی باشد.

3. به عقیده هراکلیتوس، پدیده‌ها همواره به یکدیگر تبدیل می‌شوند، نه آن که چیزی به وجود آید و چیزی دیگر نابود شود، بلکه آتش در راه به پایین، به چیزهای دیگر مبدل می‌گردد و چیزهای دیگر در راه به سوی بالا، به آتش مبدل می‌شوند و این تغییر و تبدل براساس اصل اندازه‌هاست؛ اصلی جاودانه و غیرقابل تغییر و تحول. پس جهان همیشه بوده است و خواهد بود. معلوم است که این عقیده با اصل «حریق جهانی» هماهنگی

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

ندارد و آن (حریق جهانی) را از منظومه فکری هراکلیتوس بیرون خواهد کرد (نخستین فیلسوفان یونان، ص 267-268).

4. «حریق جهانی» با اصل «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت» متناقض است؛ زیرا از یک سو، می گوید: واحد همیشه کثیر است و از سوی دیگر، می گوید: در یک حریق جهانی، کثرت ها نابود می شوند و به واحد حقیقی برمی گردند.

6- نسبت خیر و شر: از باورهای هراکلیتوس، نسبت خیر و شر در جهان است. یک چیز ممکن است در ارتباط با پدیده ای شر باشد، ولی در ارتباط با پدیده های دیگر خیر، و یا چیزی نسبت به موجودی زیبا باشد، اما نسبت به موجود دیگر زشت. وی می گوید: گل و لای برای خوک بیش تر از آب زلال می ارزد و گاه به چشم خرابتر از زر است. آب دریا پاک ترین و ناپاک ترین چیزهاست؛ ماهیان را مایه زندگی است و مردمان را مایه هلاک (تاریخ فلسفه، ص 63). تمام خوبی ها و بدی ها در یک دید کلی، یکی می شوند: برای خدا همه اشیای زیبا و خوب و درستند، اما آدمیان برخی از آن ها را خطا و نادرست می شمرند و برخی دیگر را خوب و درست (تاریخ فلسفه، ص 63).

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

## نتیجه گیری

چنان که در سیر مقاله گذشت در می یابیم که بین این دو دیدگاه، با وجود اختلاف، مشترکات زیادی وجود دارد چراکه به عقیده مولانا، ارتباط بین عالم رنگ و بی رنگی به صورت فیض مستمر و تجدد جوهر عالم بیان می شود؛ تغییر لباس از هستی به نیستی و از نیستی به هستی، ریشه در عالم بی انتهای آن سوی ماده دارد؛ به جوی آبی می ماند که پیوسته جاری است و دوباره در آن جریان پیدا نمی کند. هر اقلیتوس نیز همین نظر را دارد؛ عالم را به رودی تشبیه می کند که همواره روان است و یک دم مانند دم دیگر نیست و ثبات و بقا را منکر است و می گوید هر چه را بنگری به یک اعتبار هست و به یک اعتبار نیست. یا در مبحث اضداد، که مولانا علت شناخته شدن امور را وجود تضاد در آن می داند و معتقد است اگر این تضادها و تفاوتها نباشند چیزی شناخته نمی شود مثلاً نور با ضد خود که تاریکی است دانسته می شود، خوشدلی با رنج و غم، تنها وحدت مطلق است که ضدی در وجود ندارد تا بتوان به وسیله ضد، او را یافت. عقیده هر اقلیتوس نیز همین است که در حقیقت در نبرد و اختلاف اشیاء هر چیزی ماهیت خود را آشکار می سازد؛ اگر تضاد و تفاوت نباشد همه چیز نابود می شود و جهان راه زوال پیش می گیرد؛ یعنی کشمکش اضداد، نه تنها لکه ای بر وحدت "واحد" نیست بلکه برای وجود، اساسی است؛ در واقع "واحد" فقط در کشمکش اضداد وجود دارد. پس با وجود ارائه ی دو دیدگاه این نتیجه بدست می آید که همه چیز مبتنی بر اصول نسبیست است؛ و هر واحد نسبی نیز روزی زوال می یابد بنابراین همه چیز پیوسته در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز دو آن بر یک حال نیست و هر آنچه که به نظر لایتغیر است در واقع دگرگون می شود.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

منابع و مأخذ

- 1- دهخدا، علی اکبر، (لغت نامه دهخدا)
- 2- نیکلسون، رینولد، مثنوی معنوی، (دفتر اول)، چاپ چهارم، تهران، 1365
- 3- نیکلسون، رینولد، مثنوی معنوی، (دفتر دوم)، چاپ چهارم، تهران، 1365
- 4- نیکلسون، رینولد، مثنوی معنوی، (دفتر سوم)، چاپ چهارم، تهران، 1365
- 5- نیکلسون، رینولد، مثنوی معنوی، (دفتر چهارم)، چاپ چهارم، تهران، 1365
- 6- نیکلسون، رینولد، مثنوی معنوی، (دفتر پنجم)، چاپ چهارم، تهران، 1365
- 7- نیکلسون، رینولد، مثنوی معنوی، (دفتر ششم)، چاپ چهارم، تهران، 1365
- 8- زمانی، کریم، شرح مثنوی معنوی، دفتر اول تا ششم، انتشارات اطلاعات، تهران، 1393
- 9- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، ج 1، علمی و فرهنگی، 1362
- 10- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، انتشارات زوآر، ج 1، تهران، 1342
- 11- خراسانی، شرف الدین، نخستین فیلسوفان یونان، چاپ دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، 1357
- 12- برید، امیل، تاریخ فلسفه، ترجمه علی مرادداوری، چاپ دوم، مرکز دانشگاهی، تهران، 1374
- 13- گاتری، دابلیو.کی.سی، تاریخ فلسفه یونان، ترجمه مهدی قوام صفری، انتشارات فکر روز، ج 5، تهران، 1376
- 14- جی. کینی، جان، افلاطون، ترجمه عزت الله فولادوند، کهکشان، نسل قلم، چاپ اول، 1373
- 15- شهرستانی، عبدالکریم، الملل والنحل، دارالمعرفه، بیروت، ج 2، 1400ق / 1980م
- 16- اعلم، امیر جلال الدین، دانشنامه ملخص فلسفه و فیلسوفان غرب، امیر کبیر، تهران، 1387
- 17- جوادی آملی، عبدالله، صورت و سیرت در قرآن، چاپ پنجم، قم، 1387
- 18- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریا بندری، ج 1، تهران، 1347
- 19- سارنون، جورج، تاریخ علم، ترجمه احمد آرام، امیر کبیر، چاپ دوم، تهران، 1346

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

- 20- مولوی، جلال الدین محمد، فیه ما فیه، به تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، چاپ  
پنجم، تهران، 1362
- 21- ورنر، شارل، حکمت یونان، ترجمه بزرگ نادرزاد، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1373
- 22- شیرازی، صدرالمتألهین، حکمت متعالیه فی اسفار، ج 1-3، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1981